

چرایی تقابل کمیته قیام سعادت با اقتدار رضاخانی و سیاست انگلستان در برخورد با آن

جهانبخش ثواقب¹، الهام امیدی فرد²، پرستو مظفری³

تاریخ دریافت: 1397/02/22
تاریخ پذیرش: 1397/04/04

از صفحه 21 تا 48

فصلنامه علمی-ترویجی مطالعات تاریخ نظامی
سال پنجم، شماره هفدهم، تابستان 1397

چکیده

با ظهور رضاخان در عرصه سیاسی - نظامی ایران، در وضعیت نظام ایلی و نیز سیاست انگلستان نسبت به ایلات و قدرت مرکزی تغییراتی پدید آمد. به گونه ای که سیاست پیشین حمایت از تمرکزگرایی و خوانین محلی به هم گرایی با سیاست نوین مرکزیت گرایی و یکپارچه سازی قدرت سیاسی تبدیل شد. رضاخان در آغاز با برقراری نظم و امنیت اجتماعی و جلب اعتماد اقشار بانفوذ مملکت توانست خود را فردی لایق برای اداره امور مملکت و حافظ منافع ملی و پای بند به دیانت و مشروطیت نشان دهد. در راستای دستیابی به ثبات سیاسی با حمایت انگلستان به یکپارچه سازی و تمرکزگرایی پرداخت و مخالفین وی از خوانین و بزرگان ایلات (عرب، لر، بختیاری) در کمیته ای قبیله ای به نام قیام سعادت خود را سازماندهی کرده و به تکاپو در برابر او پرداختند اما به نتیجه ای دست نیافتند. هدف پژوهش حاضر، بررسی و تبیین علل شکل گیری کمیته قیام سعادت در نواحی جنوب غربی ایران مقارن با قدرت یابی رضاخان و سیاست واگرایانه انگلستان نسبت به آن است. سیاستی که در راستای حمایت از رضاخان برای سرکوبی کمیته قیام سعادت قرار گرفت. این پژوهش به شیوه توصیفی و تحلیلی و با استفاده از آگاهی های تاریخی انجام شده و یافته آن نشان می دهد که سیاست تمرکزگرایی و یکپارچه سازی رضاخان و حمایت انگلستان از ایجاد یک قدرت واحد در ایران مبتنی بر تأمین اهداف آن دولت در شرایط جدید، موجب شد کمیته قیام سعادت با پراکندگی اعضا، نداشتن انسجام درونی و عدم حمایت از سوی گروه های مختلف جامعه، به سود همبستگی ملی با اقتدار نظامی رضاخان شکست خورده و ناکام بماند.

کلید واژه ها

انگلستان، رضاخان، شیخ خزعل، کمیته قیام سعادت، ایلات و عشایر.

1- استاد تاریخ دانشگاه لرستان (نویسنده مسئول). jahan_savagheb@yahoo.com

2- کارشناس ارشد تاریخ ایران اسلامی دانشگاه لرستان. e_omidifard@yahoo.com

3- دانشجوی دکتری تاریخ دانشگاه لرستان. Parastoomozafari@yahoo.com

مقدمه

وقوع انقلاب مشروطه و برهم خوردن نظم سنتی جامعه، چنگاکنگی کانون‌های قدرت، سرکشی حکام محلی، جنگ جهانی اول و تأثیرات آن بر اوضاع داخلی، دخالت‌های دول استعماری در امور داخلی و... دوره‌ای از بی‌ثباتی سیاسی و اجتماعی را در ایران به دنبال داشت. انگلستان که منافع استعماری خود را با این شرایط در مخاطره می‌دید با طراحی کودتا و اجرای آن توسط عوامل داخلی سعی داشت با روی کار آمدن دولتی قوی‌تر، ضریب امنیتی منافع اقتصادی واهداف خاص خود را بالا برد. کودتای سوم اسفندماه 1299 مولود این شرایط بود. رضاخان با ظهور در عرصه سیاست ایران در مدت چند سال توانست با اقتدار نظامی اوضاع را ثباتی را در جامعه ایجاد کند. وی در راستای یکپارچه‌سازی سیاسی و اجرای برنامه‌های نوسازی خود برای جلب اعتماد عمومی و فراهم کردن مقدمات قدرت‌یابی با حمایت انگلستان، مطیع ساختن و اسکان عشایر را با توسل به زور امری اجتناب‌ناپذیر می‌دید. در این میان، خوانین نواحی جنوب‌غربی با تشکیل «کمیته قیام سعادت» سعی در مقاومت و حفظ استقلال نسبی خود داشتند. هدف اصلی این مقاله، تشریح اوضاع سیاسی این دوره به منظور تبیین علل ظهور و قدرت‌یابی رضاخان و توانایی وی در یکپارچه‌سازی سیاسی و برداشتن موانع موجود است. در این میان، مسأله‌ای که جای پرسش دارد این است که خوانین تشکیل‌دهنده کمیته قیام سعادت به چه طریقی می‌توانستند با شرایط مطلوب رضاخان، در برابر او مقاومت و پایداری کنند در حالی که شرایط ذهنی و عینی جامعه موافق نظم و همبستگی اجتماعی و ثبات سیاسی بود. دوره انتقال قدرت از قاجار به پهلوی مقدمات آن با کودتای 1299 ش. مهیا شد. رضاخان با نشان دادن توانایی نظامی خود در برقراری نظم و امنیت سیاسی و اجتماعی تلاش نمود چهره‌ای ملی و میهن‌دوست از خویش به نمایش بگذارد و خود را خدمتگزار ایران نشان دهد. برطرف کردن مشکلات موجود، افکار عمومی را به سوی او متمایل کرد و وی توانست با سرکوب خوانین محلی و ایجاد دولت مرکزی باثبات به اتفاق آرای مجالس ملی و سنا به‌عنوان شاه جدید بر اریکه قدرت تکیه بزند.

در این پژوهش دو پرسش محوری مطرح شده که بر مبنای آن بتوان مسأله پژوهش را به‌نحو مطلوب تبیین کرد و ساختار منظمی نیز به مقاله داده شود. 1. چرا خوانین در

مخالفت با رضاخان كميته قيام سعادت را تشكيل دادند؟ و 2. انگلستان در برابر كميته قيام سعادت چه سياستي را اتخاذ كرد؟ براي ارائه پاسخي بايسته به پرسش نخست، اين فرضيه را مي توان مطرح كرد كه سياست رضاخان در يكپارچه سازي سياسي و اسكان عشاير در دوره انتقالي قدرت و در راستاي برنامه هاي نوسازي، باعث هم گرايي شيخ خزعل، والي پشتكوه و خوانين بختياري براي حفظ ميراث بومي و منافع سياسي و خانداني در برابر رضاخان شد. اما نسبت به پرسش دوم اين فرضيه قابل طرح است كه در وضعيت جديدي كه با ظهور رضاخان پديد آمد، اهداف و منافع انگلستان از طريق يك دولت متمرکز بهتر از نظام مركزگريز خان خاني برآورده مي شد. دورنماي وضعيت نوين، تغيير رويکرد انگلستان را از هم گرايي با خوانين محلي تا واگرايي نسبت به آنان و حمايت از قدرت رضاخاني، توجيه پذير مي نمايد.

پيشينه پژوهش

در پيشينه پژوهي موضوع، كتابها و مقالات متعددي درباره رضاخان، كودتاي 1299ش، شيخ خزعل، سياستهاي بریتانیا در ایران و به ویژه ارتباط با ایلات و عشایر داخلی، به نگارش درآمده است كه نام بردن از آنها فهرستی را تشكيل مي دهد. براي نمونه؛ مصطفى انصاري (1377)، تاريخ خوزستان 1925-1878، دوره خاندان كعب و شيخ خزعل را تأليف نموده است. نادره جلالی (1379) سياست بریتانیا در خلیج فارس را با تأکید بر غائله شيخ خزعل به بحث كشيده است. علي رضا صداوي (1379)، در كتاب خوزستان در آينه تاريخ، تاريخ بني كعب و ماجرای شيخ خزعل را محور قرار داده و به آن پرداخته است. تئودور استرانك (1385)، حكومت شيخ خزعل و سرکوب شيخ نشين خوزستان را با محور قرارداد «عملکرد امپریالیسم بریتانیا در جنوب و جنوب غربی ایران» از 1897 تا 1276/1925-1304ش، بر مبنای اسناد آرشیوی دولت بریتانیا بررسی کرده و در آن به چگونگی تثبیت و زوال حكومت 28ساله شيخ خزعل بر سراسر منطقه خوزستان، کرانه های کارون و بخشی از خلیج فارس، با بهره مندی از حمايت های مداخله گرانه انگلیس پرداخته است. فضل الله براقی (1380) در پایان نامه کارشناسی ارشد خود به موضوع شيخ خزعل در مقابله با دولت مرکزی (1925-1304/1911-1290ش)، پرداخته و روابط او را با همسایگان، بریتانیا و دولت مرکزی ایران بررسی نموده است.

علی‌اکبر علیمردانی (1385) نیز در پایان‌نامه کارشناسی ارشد خود، رویکرد بریتانیا به شیخ خزعل و رضاخان (1304-1299ش) را مورد بررسی قرار داده‌است. اما در مقاله‌پژوهی، مصطفی تقوی (1376)، سیاست عشایری رضاشاه را با تأکید بر تحولات سیاسی منطقه کهگیلویه و بویراحمد بررسی کرده و (1379) وضعیت ایران در آستانه کودتای 1299ش را تشریح و نیز (1383) تأملی در کودتای 1299 نموده و ابعاد مختلف آن را کاویده است. چنانکه در پژوهشی دیگر (1391) با طرح موضوع ایران و رضاخان، به روایت انگلیسی‌ها و به رضایت رضاخان، به تفصیل کتاب سیروس غنی را نقد و مباحثی را در این باره مطرح نموده است. شبنم برزگر (1388) در مقاله «ایران، بریتانیا و خزعل»، حکومت شیخ خزعل در خوزستان را سرآغاز مناسبات و منازعات نوین میان دولت ایران، بریتانیا و شخص خزعل دانسته و به بررسی آن پرداخته است. غفار پوربختیار (1385) در مقاله «بختیاری‌ها، مشروطیت، وحدت و تفرقه ایلی» به اختلافات درون ایلی بختیاری و روابط آنها با اعراب و قشقایی‌ها و پیمان‌های اتحاد بختیاری و شیخ خزعل در برابر دولت مرکزی پرداخته است. همو (1386) در پژوهشی اسنادی به رضاشاه و طرح اسکان اجباری عشایر بختیاری پرداخته است. وی (1388) در مقاله‌ای دیگر، خوانین بختیاری، دولت انگلیس و سیاست‌های نفتی را بررسی کرده است. ناهید فرهادنیا (1388) نیز با معرفی یک سند، به تقابل شیخ خزعل با حکومت مرکزی در اوضاع عصر مشروطه پرداخته است. سرانجام، محمدعلی بهمنی قاجار (1390) در مقاله‌ای به ماجرای شیخ خزعل پرداخته و سه دیدگاه را درباره آن مطرح و مورد نقد قرار داده است. هیچ‌کدام از این پژوهش‌ها به‌طورخاص به کمیته قیام سعادت نپرداخته‌اند. تنها در پایان‌نامه کارشناسی ارشد الهام امیدوی فرد (1390) زمینه‌های شکل‌گیری و فروپاشی این کمیته بررسی شده است و مقاله حاضر به‌گونه‌ای با آن مرتبط است. تمایز و نوآوری این پژوهش در توجه خاص به شرایط عینی جامعه ایران در دوره گذار از سنت به مدرنیته و فراهم بودن بسترهای ظهور رضاخان با نگاهی تفسیری و کسب اعتبار وی از سوی افکار عمومی برای به‌حاشیه راندن نیروهای مزاحم پروژه ایجاد دولت ملی است. گذار از سنت به تجدید پیش‌درآمد آن دولت باثبات ملی بود و گروه‌های بانفوذ جامعه با این تصور اجتماعی که رضاخان در صورت قدرت‌یابی در راستای تحقق اهداف مشروطه عمل می‌کند به او متمایل شدند. در این پژوهش کوشش

شده با نگاهی واقع‌گرایانه و براساس داده‌های تاریخی، به‌دور از پیش‌داوری، به موضوع مورد بحث که کمیته قیام سعادت است پرداخته شود و چرایی تقابل آن با رضاخان و سیاست انگلیس در برابر این اتحادیه ائتلافی ایلی را بررسی نماید. این پژوهش از نوع تاریخی است و در مرحله گردآوری به‌روش کتابخانه‌ای، و در مرحله تبیین با استنتاج و استدلال عقلی لازم به شیوه تحلیل محتوای تاریخی سامان یافته است.

کمیته قیام سعادت

کمیته قیام سعادت همان‌طور که از نام آن پیداست اتحادی بود بین عده‌ای از خوانین و برخی دیگر از مخالفان با نام سعادت ایران که به‌مخالفت و شورش در مقابل قدرت نوظهور و تمرکزگرایی رضاخان برخاستند. در واقع قیام سعادت اتحادی بود بین برخی از حکام بومی و متنفذ و قدرتمند کشور در برابر قدرت تازه‌برخاسته و جسوری که می‌خواست نیروهای قدیمی را از صحنه کشور به‌در کند تا قدرت نیرومند و متمرکز خود را جایگزین آنها نماید. شاید بتوان گفت که در ایران آن زمان خوانین و سران ایلات یا قدرت‌های محلی، قدرت برتر در صحنه سیاست کشور بودند. چرا که شاه، سلطه و حاکمیت چندانی بر آنها نداشت و آنان آزادانه در جهت تأمین قدرت و ثروت بیشتر جولان می‌دادند. به‌عبارتی، خودسری و قدرت شخصی حکام، تابع میزان توانایی حکومت مرکزی در اعمال نفوذ بر آنان بود و از قاعده مرکزگرایی محض تبعیت نمی‌کردند و در مواقع بحرانی میل به مرکزگریزی و سرپیچی از تابعیت داشتند (نک: سند ش 5). یکی از قدرتمندترین این خوانین شیخ خزعل بود که به‌خوبی متوجه تغییر اوضاع و تکاپوهای رضاخان شده بود. او با دلگرمی که به‌حمایت حامی خود انگلستان داشت و نگرانی از اینکه رضاخان قصد پایان‌دادن به خودمختاری او را دارد، مصمم به‌مقابله با رضاخان شد و طی تلگرافی به مجلس مخالفت خود را با رضاخان اعلام کرد (نادره جلالی، 1379: 24 و سند ش 1). وی پس از آن با هیاهو و تبلیغات بسیار، دیگر گروه‌های هراسان از رضاخان را به‌اتحاد طلبید. او با لباس رسمی شیوخ به‌میان عشایر عرب و نواحی اطراف رفت و وانمود کرد که دولت می‌خواهد املاک موروثی آنها را بگیرد و مالیات گزاف بر آنان ببندد (پهلوی، 1303: 111-112).

خزعل با خوانین بختیاری و والی پشتکوه نیز از طریق اعزام نماینده و ارسال مکاتبات، مناسباتی برقرار کرد. به‌خطر افتادن منافع و مصالح این خوانین، آنها را بار

دیگر به اتحاد و هم‌گرایی کشاند و قرارداد سوم صفر 1326/1908 بین بختیاری‌ها و شیخ خزعل (پوربختیار، 1385: 169)، قرارداد 1328 ق/1910 م میان شیخ خزعل و والی پشتکوه و صمصام‌السلطنه و اتحادشان در واقعه شلیل در سال 1342 ق/1922 م را در نیمه سال 1303 ش تکرار کردند و به نام سعادت ایران، اتحادیه قیام سعادت را تشکیل دادند (آرشیو وزارت امور خارجه، کارتن 52: پرونده 2-49، سند ش 1) و شیخ خزعل خود ریاست آن را برعهده گرفت و پرچم مخالفتشان را بلند کرد (مستوفی، بی تا: 3/640؛ پهلوی، 1303: 112؛ کسروی، 1373: 238-235). بدین ترتیب در اتحادیه قیام سعادت، رکن و اعضای اصلی این قیام، خوانین ناراضی و هراسان از رضاخان بودند که خودمختاری و موقعیت نیمه‌مستقل و قدرتشان را از طرف او در خطر می‌دیدند. اما در ترکیب این اتحادیه افزون بر خوانین، بسیاری مشایخ عرب خوزستان، ثقه‌الملک حاکم خوزستان، رضاقلی خان صاحب‌منصب نظامی خوزستان (بهار، 1380: 168) وارد شدند که هرکدام به‌نوعی به دنبال قدرت و ثروت بیشتری بودند.

به‌نوشته کسروی بروز حوادثی در این هنگام در پایتخت ایران نظیر جنبش جمهوری‌خواهی و پیش رفتن آن، کشته شدن مستر امبری قنصل آمریکا و هیاهویی که در پیرامون آن برخاست، استیضاح اقلیت مجلس از رئیس‌الوزراء، موجب شد که شیخ خزعل وضعیت را مناسب اقدام خود ببیند و روزبه‌روز بر بدرفتاری خود افزود به این تصور که از توانایی دولت خواهد کاست. (1373: 234) هدف مشترک بین اعضای اتحادیه مطابق تلگرافی که در آغاز تشکیل و اعلام قیام در اعتراض به رضاخان به مجلس فرستاده شد، نیز نامه‌ای که به علمای اعلام مقیم عتبات نوشت و متن آن در سفرنامه خوزستان رضاشاه آمده (نک: پهلوی، 1303: 113-112) ظاهراً حمایت از قانون اساسی و پادشاه قانونی مملکت بود. اما درحقیقت قصد و هدف کمیته آن بود که دولت رضاخان را که برای آنها ایجاد مشکل و دردسر کرده بود ساقط کنند و احمدشاه را به مملکت برگردانند تا با استفاده از مشروعیت شاه جلوی رشد رضاخان را بگیرند (وزارت امور خارجه، سند ش 1). خزعل در این تلگرافات و عریضه‌ها، رضاخان را غاصب خوانده و خود را حامی قانون و کیفردهنده گناهکاران و تکیه‌گاه دین و دولت اعلام کرده‌است (همان: 112). در متن نامه به علما، بر حمایت از دولت مشروطه دموکراسی تأکید شده و اعلام شده: «ما حفظ مشروطیت و رجوع شاه را فوراً به مقر و تخت خود

می‌خواهیم» (همان: 114). آنها از این طریق می‌خواستند مانع هضم شدن خودشان در زیر کنترل دولت مرکزی شوند که رضاخان مسؤولیت آن را برعهده گرفته بود. چرا که عدم دخالت حکومت مرکزی در قلمرو آنها سنت پذیرفته شده در کشور بود و آنها می‌خواستند همچنان جایگاه خود را به‌عنوان یک ایل مستقل و خودمختار ایرانی حفظ کنند. در راستای اهداف کمیته قیام سعادت، خزعل تلگرافات و نماینده‌ای به اروپا فرستاد تا احمدشاه را برای بازگشت فوری به ایران متقاعد سازد (آرشو اسناد وزارت امور خارجه، کارتن 52: 174-2، سند ش 2). چرا که وجود احمدشاه می‌توانست مانعی بزرگ‌تر در مقابل رضاخان ایجاد نماید. اما احمدشاه پاسخ به نماینده و تلگرافات خزعل را به‌بعد از تصفیه مسأله خوزستان موکول کرد (مکی، 1357: 3/179).

از دیگر جریان‌های مرتبط با کمیته قیام سعادت، جناح اقلیت مجلس پنجم با رهبری سید حسن مدرس بود. مدرس که بر او کاملاً آشکار بود رضاخان در پی اقدامات خود، اهدافی چون تغییر رژیم و به‌دست‌گرفتن قدرت را دنبال می‌کند (رحیم‌زاده صفوی، 1368: 76) زمانی که از طرح شیخ خزعل برای بازگشت احمدشاه به ایران باخبر شد، با برقراری تماس، او را به ادامه مخالفت و قیام علیه سردار سپه تشویق نمود. مدرس از طریق یکی از وکلای اقلیت مجلس به‌نام قوام‌الدوله - وکیل خوزستان - نامه‌ای برای اطمینان شیخ خزعل فرستاد و از او خواست که اقدامات موثری در مراجعت احمدشاه انجام دهد (بنی‌صدر، 1355: 305؛ ملایی توانی، 1381: 391). ترکیب کمیته قیام سعادت با اعلام حمایت ولیعهد از اتحادیه کامل شد. آیت‌الله مدرس در راستای هدف خویش، رحیم‌زاده صفوی را نزد احمدشاه به فرانسه فرستاد و حمایت خود را از شاه برای بازگشت به ایران اعلام کرد. این فرستاده، نقشه مدرس و اقلیت مجلس برای بازگرداندن احمدشاه را، به اطلاع او رساند. (رحیم‌زاده صفوی، 1368: 90-76) با وجود آنکه احمدشاه با اصل کار خزعل و همراهانش یعنی مخالفت با رضاخان موافق بود اما به نمایندگان آنها جواب صریحی نداد و حاضر نشد که عملیات کمیته قیام سعادت را به رسمیت بشناسد. شاید بتوان گفت که این تصمیم احمدشاه گذشته از سست‌عنصری وی، ناشی از عدم آگاهی سیاسی او بود. چرا که براساس گفتگویی که با رحیم‌زاده صفوی نماینده مدرس برای ملاقات با خود داشته، قانون اساسی را پشتیبان خود و قاجاریه دانسته که به رضاخان اجازه گرفتن تاج و تخت سلطنت را نمی‌داد (مکی،

1357: 307). بدین ترتیب تلاش خزل و مدرس جهت برگرداندن احمدشاه بی نتیجه ماند و شاه قاجار هردو را ناامید کرد و حاضر به برگشت نشد.

در اتحادیه قیام سعادت، سران عشایر که نوعی خودمختاری نسبی در قالب نظم موجود قاجار داشتند با ظهور رضاخان متوجه پیامدهای آتی سلب اراده سیاسی خود بودند و با همکاری اقلیت مجلس سعی در بازگشت شرایط به حالت پیشین و کنارزدن رضاخان را داشتند که در عمل توفیقی نداشتند. در این زمان تمام امید مخالفان رضاخان به خزل قدرتمندترین مخالف وی بود. زیرا ظاهراً قدرت لازم را برای این کار داشت، اما غافل از اینکه در این هنگام، عوامل داخلی و خارجی، قدرت رضاخان را به حدی رسانده بود که دیگر از خزل و امثال او هیچ کاری ساخته نبود و هرگونه مخالفت با او از هر قشر و گروهی منتهی به نابودی می شد. بدین صورت تلاش شیخ خزل جهت حفظ اساس موجودیت خود در خوزستان با توسل به تداوم بخشی نظام قاجاری، در برابر تحولی که پس از کودتای سوم اسفند 1299 رخ داد نتیجه ای نداد و رضاخان بنیاد اتحادیه را درهم شکست. در شکست این اقدام عواملی تأثیرگذار بود. از یک سو، تغییر راهبرد انگلستان در ایران پس از وقوع انقلاب اکتبر روسیه و متعاقب آن لغو قرارداد 1919م. موجب شد که انگلیسی ها به روی کار آمدن حکومتی مقتدر در ایران تن دهند. زیرا براساس محاسبات امنیتی و سیاسی انگلستان، منافع حاصل از ظهور حکومتی متمرکز و هوادار بریتانیا که هم نفوذ رو به گسترش بلشویسم را مهار کند و هم استمرار سلطه بر منافع اقتصادی از جمله نفت را ممکن گرداند، بیشتر از حمایت قدرت های محلی بود. از سوی دیگر، ناستواری اتحادیه به دلیل رخنه رضاخان در میان خوانین بختیاری به خاطر آگاهی از اختلاف دیرینه و کهنه میان بختیاری ها و استفاده از حربه تفرقه و اختلاف و سیاست تهدید و تطمیع باعث فروپاشی کمیته قیام سعادت شد. همچنین طرح سراسری یکپارچه سازی سیاسی و مطیع نمودن ایلات نسبت به مرکز، امری اجتناب ناپذیر برای حکومت مرکزی بود. اگرچه شرایط جغرافیایی در غرب و جنوب غربی ایران بین اقوام بختیاری، لر و عرب به گونه ای بود که قابلیت اتحاد و ایجاد ائتلاف نظامی گسترده داشتند، اما در عمل این ائتلاف از سازماندهی منسجم و تجهیزات کافی برخوردار نبود. در واقع بازتاب اقتدار رضاخان در دستگیری و شکست شیخ خزل در سطح جامعه چشمگیر بود و نوعی تزلزل برای تداوم مقاومت در برابر

دولت را در بر داشت. از این رو، اتحادیه خوانین جنوب و جنوب غربی کشور که تا پیش از قدرت گیری رضاخان، در قلمرو خود با استفاده از ضعف حکومت مرکزی و همچنین حمایت انگلستان از آنها نیمه مستقل حکم می راندند به گفته بهار: «راست نشده منهدم گشت.» (بهار، 1371: 168/2)

در پی تسلیم بی قید و شرط شیخ خزعل، خوانین متحد او که نیروی بسیاری بسیج کرده بودند بدون مقاومتی در برابر نیروی رضاخان که وارد مناطق قلمرو آنها شده بود، متفرق شدند و آن همه شور و هیجان آنها برای جنگیدن با رضاخان به یکباره خاموش شد. حتی اعراب خوزستان که سالیان دراز ستم شیخ را کشیده و گزندهای زیادی از او دیده بودند، در این زمان که زبونی شیخ را دریافتند به کینه جویی برخاستند. آنها سواره و تفنگچی نمی دادند، بلکه بنی طرف که از دلیرترین اعراب خوزستان بودند ناگهان به دشمنی برخاستند و کسان شیخ را از میان خود بیرون راندند، قصر حمیدیه را که از آن شیخ بود آتش زدند. در این اوقات کار از هر سوی بر شیخ خزعل واژگون شد (کسروی، 1373: 242). متحدان شیخ خزعل و سردمداران کمیته قیام سعادت پس از تسلیم شدن او، هریک به نوعی به سرنوشتی غم انگیز دچار شدند. خوانین بختیاری متحد شیخ خزعل من جمله امیرمجاهد که رضاخان او را بسیار خطرناک و لابلالی توصیف می کند (پهلوی، 1303: 156-155) به فرنگستان رفت و پس از چند سال که به ایران برگشت به همراه عده ای از رؤسای قیام سعادت، در زمان سلطنت رضاشاه پهلوی به خراسان تبعید گردید و در آنجا در حبس تحت نظر بود تا سرانجام در زندان قصر سگته کرد (بهار، 1371: 169/2). والی پشتکوه (غلام رضاخان ابوقداره) با تمام ثروت منقول، همسر و فرزندان خود به زرباطیه در خاک عراق کوچ نمود (همان: 168؛ مرادی مقدم، 1385: 150). از دیگر رفقای شیخ خزعل، ثقه الملک حاکم خوزستان تأمین گرفت و رضاقلی خان صاحب منصب نظامی خوزستان هم به سوریه گریخت. (بهار، 1371: 168/2) مرتضی قلی خان بختیاری که رضاخان او را «مردی ساده لوح و غیر خطرناک» می دانست، نیز مورد عفو قرار گرفت (پهلوی، 1303: 148). خود شیخ خزعل با اینکه ابتدا مورد عفو سردار سپه قرار گرفت اما برای حفظ امنیت خوزستان چون از وجود وی ایمن نبود، دستگیر و به تهران انتقال داده شد. (همان: 249) در حقیقت با سقوط و تسلیم شدن شیخ خزعل، اتحادیه خوانین که به گفته احمد کسروی: «از هوسه قوای

آنان گوش فلک کر می‌شد» (1373: 239) بدون درگیری و حصول نتیجه‌ای از هم فرو پاشیده شد و غوغای کمیته سعادت فروکش کرد.

بسترهای سیاسی - اجتماعی شکل‌گیری کمیته قیام سعادت

ایرانیان برای نخستین بار با رقم‌زدن انقلاب سیاسی مشروطیت مبادرت به تشکیل نخستین مجلس شورای ملی کردند. ساختار سیاسی سنتی برهم خورد و بخشی از قدرت در اختیار قوه مقننه قرار گرفت. در گذار از نظم سنتی به مدرن و تجربه تاریخی مشروطه پارلمانی، شرایط ذهنی و عینی جامعه آماده نبود و مدرنیته‌ای که محصول چند قرن فرایند سیاسی اروپا بود به تدریج با در نظر گرفتن بافت تاریخی و عرف و سنن و عادات می‌بایست در کشور نهادینه شود. از این رو، طبیعی بود در ایران که بسترهای مناسب را نداشت اوضاع به سوی بی‌نظمی و آشفتگی پیش برود. این دوره انتقالی امری ناگزیر بود. خوانین محلی که نوعی سرسپردگی ظاهری به مرکز داشتند به محض ملاحظه ضعف اقتدار دولت مرکزی، در محدوده حکمرانی خود، سلیقه‌ای به اعمال قدرت می‌پرداختند. یعنی همبستگی اجتماعی قومیت‌ها به سود هویت ملی شکل منسجمی نگرفته بود. تنوع قومی و عقب‌ماندگی اقتصادی و سطح پایین توسعه سیاسی و نفوذ و سلطه دول غربی بر حاکمیت ملی و تضادهای فرهنگی نیروهای روشنفکر و مذهبی و... همگی فصلی از آشوب سیاسی و نزاع‌های پارلمانی و فرهنگ سیاسی بیمارگونه را در ایران به وجود آورده بود.

کشاکش سنت و تجدد و دوگانگی قوه مجریه و سعی شاه در اعمال نفوذ بر سایر بخش‌های قدرت، اگرچه در اواخر عهد قاجاریه کم‌تر به چشم می‌آید، سبب شد که تشکیلات سیاسی در ایران و قوه مقننه و جامعه مدنی یا معنا نداشته باشد و یا تابع خواست و اراده حکام محلی در سطح ایالات و شخص شاه در پایتخت باشد، یا به جای انعکاس منافع ملت به سستیزه‌های بیهوده بپردازند. بیشتر اقشار بانفوذ جامعه متقاعد شدند که تمرکز سیاسی و یکپارچه‌سازی لازمه دستیابی به اهداف مشروطه است. اگرچه اهرم‌هایی قوی برای کنترل و تعیین حد و مرز آن وجود نداشت. یعنی پیش‌زمینه‌های ظهور فردی که بتواند این امر مهم و تصور اجتماعی مطلوب را عینیت بخشد فراهم بود. با ناکامی مجالس اول و دوم و فترت‌های بعدی، شرایط سختی بر جامعه تحمیل شده بود.

فترت مجلس حدفاصل دوره سوم تا چهارم 1339-1334 ق. یکی از مهم‌ترین مقاطع در تحول ساختار مجلس محسوب می‌شود. اثرات جنگ جهانی اول و تضعیف قدرت مرکزی و تحرکات خارجی، موجبات ناامنی داخلی، رشد پدیده خان‌خانی و اعلام حکومت‌های محلی توسط نیروهای مخالف مرکز در خراسان، آذربایجان و گیلان، گویای هرجومرج در اداره امور داخلی و حرکت شتابان کشور به سوی ایجاد انگیزه عمومی در جهت استقرار قدرت مرکزی قدرتمند بود. تحولات خارج از مرزها نیز به این روند شتاب بیشتری می‌بخشید. پیروزی انقلاب اکتبر روسیه در سال 1917 م. و استقرار حکومتی سوسیالیستی و تخلیه ایران از نیروهای روس، دولت انگلیس را در انجام فعالیت‌های سیاسی و نظامی یکه‌تاز میدان کرد. قرارداد 1919 م. که به منظور ایجاد نوسازی در ساختار ارتش و تسلط انگلیس برای مقابله با تحرکات احتمالی روسیه شوروی تدارک دیده شده بود، با مخالفت شدید روشنفکران آزادیخواه، مشروطه‌طلبان و مردم روبه‌رو شد. فعالیت‌های این دوره با همه عوامل داخلی و خارجی آن، زمینه‌ساز کودتای سوم اسفند 1299 به رهبری سید ضیاءالدین طباطبایی و مساعدت رضاخان میرپنج بود که با هدایت مستشاران نظامی انگلیس انجام پذیرفت. (قلفی، 1379: 64) انگلستان تمرکزگرایی را با وجود دولتی که به نوعی هم‌گرایی با منافع آن داشته باشد و ضریب امنیتی آن بالاتر باشد، بهتر از همکاری و مساعدت تعدادی خوانین محلی که به ناچار با آنها هم‌پوشانی در نواحی جنوبی و غربی داشت می‌پنداشت. یعنی روی کارآمدن دولتی را در ایران طرح‌ریزی می‌کرد که خاتمه‌دهنده به بحران‌های موجود باشد. سال‌های پس از انقلاب مشروطه تا کودتای مزبور، اساساً بی‌ثباتی و عدم انسجام موجود در جامعه امکان هرگونه نوسازی و اصلاح را از بین برده بود و عناصر مختلفی که اصلاح‌طلب و خواهان وضع مطلوب بودند، از پدیدآمدن یک دولت قدرتمند مرکزی برای انجام اصلاحات و نوسازی حمایت می‌کردند. (همان: 71)

بین سال‌های 1288 تا 1299 ش. که کودتا توسط رضاخان و سید ضیاءالدین طباطبایی شکل گرفت، دوره بی‌ثباتی سیاسی و اجتماعی و گذار از دموکراسی بود. ساختار سیاسی سنتی حاکم توانایی تطابق خود با تغییرات موجود را نداشت و با چندگانگی قدرت و فصلی از تنش‌های سیاسی روبه‌رو گشت. نخستین تجربه ایرانیان از فهم مشروطه بدون فراهم بودن بسترهای تاریخی و ساختار اجتماعی ملوک‌الطوایفی و

قبیله‌ای، پیامدی جز هرج و مرج و خودسری خوانین محلی و ناامنی نداشت. انگلستان که منافع حیاتی در جنوب غربی ایران داشت از طریق پلیس جنوب و نوعی بده‌بستان با خوانین محلی با ضعف حکومت مرکزی در ایجاد امنیت سیاسی-اجتماعی، تلاش می‌کرد از منابع انسانی و مادی خود محافظت کند. در این میان، وقوع انقلاب 1917م. روسیه و خالی شدن میدان برای یکه‌تازی انگلستان فراهم بود و این کشور به دنبال حل مسائل امنیتی و بازسازی حکومت مرکزی برای حفاظت بهتر از منافع استعماری‌اش بود و متقاعد شده بود که در ساختار سیاسی لزوم انجام اصلاحات امری ضروری است که مقدمات کودتای رضاخانی را فراهم کرد. با قدرت‌یابی رضاخان و پیاده شدن طرح اسکان عشایر و یکپارچه‌سازی کشور، نوعی ائتلاف و اتحادیه برای مقاومت در برابر این خواست دولت تشکیل شد و در این موقع، هم جامعه و هم دول غربی ذی‌نفوذ حامی روانی این اقدام بودند، اگرچه کم و کیف آن بسیار مهم بود، اما ضرورتی بود که می‌بایست در راستای پایان دادن به نابسامانی‌ها انجام گردد.

رضاخان از ظهور تا رسیدن به پادشاهی رویکرد سیاسی متفاوتی با حکومت قاجار داشت. او معتقد به برقراری نظم و امنیت سیاسی و تمرکزگرایی و تضعیف قدرت خوانین محلی به سود مرکز بود و یکپارچگی سیاسی را پیش‌درآمد انجام نوسازی و حرکت به سمت تجدد می‌دانست. در واقع وی می‌کوشید با کسب پیروزی و اعتبار، اقدامات نظامی خود را در تمرکزگرایی جنبه‌ی مشروعیت ببخشد با ایجاد این تصور اجتماعی که لازمه‌ی در مسیر ترقی حرکت کردن، امنیت اجتماعی و اقتدار دولتی است. همچنین تلاش می‌کرد خود را مدافع اصول مشروطه نشان دهد که مردم احساس می‌کردند فاصله‌ی زیادی با تحقق آرمان‌های آن دارند. به عبارتی رضاخان اقدامات خود را پیش‌نیاز اجرای قانون و امنیت و ثبات اجتماعی می‌دانست. چرا که اعتقاد عمومی نیز بر این بود که حل بحران‌های موجود برای برنامه‌های نوسازی امری حیاتی است. رضاخان که تجدد را با شیوه خاص خود مدنظر داشت، سیاست تخته‌قاپو کردن عشایر را برای تحقق دولت‌سازی مقتدرانه خود لازم می‌دانست. این دیدگاه رضاخان نسبت به ایلات و عشایر را سیروس غنی این‌گونه بیان کرده است:

«رضاخان هیچ سهمی برای ایلات در اداره امور کشور قائل نبود، به این دلیل که می‌گفت آنها بی‌سواد و چادرنشین هستند و در پیشرفت مملکت نمی‌توان از آنها

استفاده کرد و فرهنگ ایلاتی را مغایر ایجاد دولت ملی امروزی می‌دانست» (غنی، 1377: 354-355).

رضاخان با ساماندهی ارتش و تقویت آن، از این عامل برای کسب قدرت و جلب نظر افراد جامعه بهره برد. وی برای تأمین هزینه نیروی عظیم ارتش، درآمدهای حکومتی حاصل از زمین‌های دولتی را در اختیار گرفت. او با این ارتش جدید، عملیات‌های موفقیت‌آمیزی علیه قبایل و طوایف شورشی انجام داد. در سال 1301 ش. علیه کردهای آذربایجان غربی، شاهسون‌های آذربایجان شرقی و کهکیلویه‌ای‌های فارس، در سال 1302 ش. علیه کردهای سنجابی کرمانشاه، در سال 1303 ش. علیه بلوچ‌های جنوب شرقی و لرهای جنوب غربی، ترکمن‌های مازندران، کردهای خراسان و اعراب طرفدار شیخ خزعل در محمره (آبراهامیان، 1388: 149).

رضاخان می‌کوشید همبستگی اجتماعی و ملی و نوعی تمرکز سیاسی در مرکز ایجاد کند. در این راستا سیاست‌های تخته‌قاچو کردن عشایر و مهار قدرت سرکش آنان را در دستور کار خود قرار داد. نخستین هدف رضاخان از اردیبهشت 1300 ش. به بعد که وزیر جنگ شد این بود که مراکز شهرستانی را زیر فرمان ارتش ملی درآورد (غنی، 1377: 278). رضاخان در اکثر مناطق و شهرستان‌ها و ایالات به آشوب‌ها پایان داد. در این سال‌ها نه تنها سرکوب بی‌رحمانه شورشیان و راهزنان بلکه مطیع کردن سرکردگان و بزرگان منطقه‌ای، دست‌کم در نواحی شهری، بسیار مورد استقبال عموم مردم قرار گرفت. کردار رضاخان در این زمینه اهمیت دارد زیرا یگانه دستاورد او بود که دوست و دشمن آن را پذیرفتند. (کرونین، 1389: 36) به محض وقوع کودتای اسفند 1299، بسیاری از مردم به این نتیجه رسیدند که این کودتا را انگلستان ترتیب داده است. در واقع موضوع ظاهراً چنان آشکار بود و در آن زمان چنان بی‌زیان تلقی می‌شد که خود رضاخان می‌گفت: «انگلیسی‌ها مرا به قدرت رساندند.» و سپس افزود که «با این حال، من به این مملکت خدمت کردم» یا «آنها نمی‌دانستند با چه کسی سروکار دارند». به‌رحال، این نکته مؤید این نظریه است که دخالت بریتانیا در کودتا به هیچ‌وجه باعث نشد که در سال‌های 1302 تا 1303 ش. که رضاخان در اوج کامیابی و محبوبیت بود، مشروعیتش مورد تردید قرار گیرد (همان: 45).

وی پس از قبضه قدرت نظامی با هدف تمرکز قدرت و ایجاد وحدت کشور، روشی در ضدیت با خوانین در پیش گرفت و مصمم به محدود نمودن و سپس سرکوبی خوانین و در نتیجه استوار نمودن قدرت حکومت مرکزی در قلمرو آنها شد. تلاش وی در جهت تضعیف نظام ایلی، محدود نمودن و از بین بردن نقش سیاسی خوانین ایلات در سطح مملکت و بالاخره متلاشی نمودن تشکیلات قبیله‌ای و محدوده ایلخانی آنها بود. یکی از چالش‌های اصلی که رضاخان برای رسیدن به اهدافش با آن روبه‌رو بود خوانین قدرتمند و متنفذ جنوب، جنوب‌غربی و غرب کشور از جمله شیخ خزعل، خوانین بختیاری و والی پشتکوه لرستان بودند. این خوانین افزون بر اینکه از حمایت‌های قومی و قبیله‌ای برخوردار بودند در اثر سال‌ها فرمانبرداری یا مصلحت‌اندیشی دل به بریتانیا سپرده و حتی برای جلب حمایت این کشور با هم رقابت می‌کردند. از این‌رو بزرگ‌ترین و خطرناک‌ترین رقیبان و موانع در مقابل رضاخان بودند. به طوری که رضاخان با اینکه وجود خوانین برایش قابل تحمل نبود در آخرین مرحله از نقشه سیاست تمرکزگرایی خود به سراغ آنها رفت. گفته شده رضاخان برای محدود ساختن قدرت و نفوذ این خوانین، هرکدام را به نوعی در تنگنا قرار داد. وی برای انجام این نقشه در مورد شیخ خزعل روی مسأله حساس مالیات‌های معوقه او و مالکیتش بر زمین‌های خالصه جنوب خوزستان دست گذاشت و میلیسپو را که بر مالیه ایران ریاست داشت تحریک به دریافت مالیات‌های معوقه رؤسا و خوانین ایلات کرد. میلیسپو نیز طی تلگرافی از یوسف مخم‌السلطنه - رئیس مالیه خوزستان - پرداخت بدهی‌های خزعل را خواست (مکی، 1359: 546). این اقدامات و پیگیری‌های رضاخان باعث نگرانی شیخ خزعل شد چرا که می‌دانست از این پس نه دارایی‌های بی‌حسابش و نه سلطه بلامنازعش از دید رضاخان به دور نخواهد ماند. افزون بر این، اقدامات سپهبد امیراحمدی فرمانده لشکر غرب پس از تصرف لرستان و اعدام چندتن از خوانین لر، تنش پیش آمده را به نقطه انفجار رساند. دیگر خوانین منطقه یعنی خوانین بختیاری و والی پشتکوه از عواقب دیکتاتوری رضاخان در امان نماندند. عشایر بختیاری گرفتار سیاست‌هایی چون قلع و قمع خوانین و ایجاد نفاق و تفرقه بین آنها شدند. همچنین رضاخان برای نابودی غلامرضاخان ابوقداره والی پشتکوه لرستان از طریق ایجاد نزاع میان خاندان والی، تحریک وزرای والی جهت

توطئه‌چینی علیه او و تشویق طوایف و عشایر همجوار پشتکوه برای مخالفت با او دست-به‌کار شد (بهرامی، 1388: 135-134).

در حکومت قاجار، شیخ خزعل که همکاری نزدیکی با انگلیسی‌ها در امنیت منطقه و حفظ منافع اقتصادی (نفتی) آن داشت به‌دلایلی مورد توجه انگلیسی‌ها قرار نگرفت. در واقع عرب‌های همراه شیخ خزعل نوعی قدرت محلی با آزادی زیاد در درون حکومت مرکزی بود که در تحولات منطقه‌ای نقشی شایان داشت. در ساختار سنتی حکومت قاجار که حکام محلی به‌خودسری عادت داشتند، نوعی مماشات بین دستگاه حاکم و کارگزاران محلی وجود داشت و ضعف یا قدرت قاجارها، در مرکز‌گریزی و سرسپردگی آنان مؤثر بود. لزوم سلب قدرت عشایر محلی و خوانین و قدرت‌گیری مرکز که مدنظر رضاخان بود، با اهداف انگلیسی‌ها هماهنگ بود. چرا که رضاخان کار ویژه افرادی مانند شیخ خزعل را که در شرایط بحرانی به ایفای نقش می‌پرداختند، به شکل رسمی‌تر و مطلوب‌تر انجام می‌داد و در این زمان، تمرکز سیاسی و امنیت برای دول ذی‌نفوذ اهمیت چشمگیر داشت.

از این‌رو، رضاخان پس از فراغت از سرکوبی اشرار ترک، کرد و لر به خوزستان توجه نمود. «برچیدن بساط حکمرانی شیخ خزعل در کانون توجه رضاخان بود تا به‌مثابه قهرمانی ملی بازآفرینی شود و درعین حال فرایند تشکیل دولت مدرن را تکمیل نماید. شیخ خزعل پس از کودتای 1299 ش. و به‌ویژه پس از قدرت گرفتن رضاخان، تغییر آهنگ هواداری بریتانیا از دولت مرکزی (قاجار) را دریافته بود.» (ملایی توانی، 1390: 343) اما سرکوب شیخ خزعل در نواحی خوزستان یکی از مهم‌ترین اقدامات رضاخان در سیاست تخته‌قاچاق کردن یا اسکان عشایر قلمداد شده است. شیخ خزعل که سال‌ها مورد حمایت انگلستان بود در این زمان قربانی پشت کردن آنها به او شد. پس از یک‌رشته عملیات نظامی در اواخر سال 1303 ش. که به‌یک دوره نسبتاً طولانی از خودمختاری عملی و آزادی شیخ خزعل حکمران خوزستان خاتمه داد، بازسازی اقتدار و حاکمیت ملی بر این ایالت در صدر اولویت‌های ناسیونالیسم نوپای ایران قرار گرفت (اتابکی، 1392: 197). «نقشه خلع سلاح تمام عشایر ایران - به حکم رژیمی که سردار سپه مصمم به ایجاد آن بود و پیشرفت طبیعی تا اندازه‌ای بدان حکم می‌نمود، یعنی «بورژوازی» و قلع ریشه «فتودالیسم» - از این تاریخ طرح شد و به تدریج صفحه ایران از وجود «خان»

و «پلخانی» و عشایر مسلح و صاحب قدرت پاک شده، مرکزیت و امنیت به تمام معنی در ایران به وجود آمد» (بهار، 1371: 1/ 273).

سیاست بریتانیا و جنوب ایران

با بررسی تاریخ مناسبات انگلستان و ایران در دو سده 19 و 20 م/ 13 و 14 ق. این حقیقت آشکار می شود که سیاست انگلستان از پیش از عهدنامه های گلستان و ترکمن چای میان روسیه و ایران، همواره بر مراقبت از مرزهای هند و جلوگیری از نفوذ هر دولت خارجی یا جریانی بود که می توانست برای منافع استعماری انگلیس در شبه قاره هند زیان آور باشد. این خود از علل مهم توجه انگلیس به ایران بود و موجب شد که ایران جولانگاه رقابت میان قدرت ها شود. از دید کارگزاران انگلیس، ایران یکی از شاهراه های بزرگ بین المللی بود که اروپا را به هندوستان متصل می کرد و این مسأله ای بسیار مهم بود که به تنهایی برای توجه دولت انگلیس به ایران و دخالت در امور آن کافی بود (نک: سایکس، 1363: 438). از آنجا که سیاست انگلستان در رودرروی مستقیم با روسیه نبود؛ اگر می توانست با روس ها به توافق برسد آن راه را انتخاب می کرد و گرنه با ایجاد منطقه حایل در اطراف هندوستان از دستیابی رقبا به ویژه روسیه بر شبه قاره هند جلوگیری می کرد. در پی همین سیاست، وقتی محمدشاه به تشویق روسیه به هرات لشکر کشید و بریتانیا از راه دیپلماسی موفق به انصراف او از این کار نشد، با ناوهای جنگی به جنوب ایران حمله نمود و سپس جاسوسان خود را با لباس های مختلف به میان ایلات و عشایر برای تشویق آنها به شورش و نافرمانی علیه حکومت مرکزی فرستاد (شمیم، 1374: 146).

چنانکه اشاره شد، انگلیس جهت اجرای طرح و سیاست خود در جهت قرار دادن ایران به عنوان حایل در برابر پیشروی و توسعه طلبی فزاینده روسیه به سوی هندوستان، از توسل به فعالیت های زیر پرده و دخالت در امور داخلی ابا نداشت. در ایران بخش اصلی این گونه اقدامات به صورت برقرار نمودن روابط دوستانه با ایلات مرزنشین و استقرار تسلط بر این مناطق انجام می شد. زیرا انگلیس مطمئن ترین شیوه دفاع از هندوستان را آن می دانست که در مرزهای آن زنجیره ای از مناطق تشکیل دهد که در کنترل خودش باشد یا از نفوذ دیگر قدرت های بزرگ به دور بماند. بنابراین برای تعقیب اهداف بلندمدت خود و اصلاح موازنه در حال تغییر قوا با تقویت سلطه خود میان عشایر عرب، لر و

بختیاری، نفوذ خود را در جنوب و جنوب‌غربی مستحکم و با آنها قراردادهای محرمانه منعقد می‌کرد و به‌رابطه مستقیم مالی، سیاسی و نظامی با این عشایر می‌پرداخت. بهترین اهرمی که بریتانیا برای این سیاست خود در ایران به‌ویژه جنوب آن پیدا کرد، ارتباط با رئیس قبیله بنی‌کعب از اتباع دولت بود که به‌صورت خودمختار و نیمه‌مستقل در خوزستان حکومت می‌کرد. این ارتباط از زمان شیخ جابر برقرار و در زمان جانشینان او شیخ مزعل و خزعل‌خان که منطقه سوق‌الجیشی کرانه‌های خلیج فارس را در اختیار داشتند، ادامه و به اوج رسید. این تلاش انگلیس در ارتباط با ایلات شامل حال دیگر ایلات منطقه از جمله خوانین لر و بختیاری‌ها نیز شد. به‌ویژه پس از اعلام آزادی کشتیرانی بر روی رودخانه کارون از سوی دولت ایران و تلاش برای احداث جاده کاروان‌رو که مناطق جنوبی ایران را از طریق سرزمین بختیاری به اصفهان و سایر نقاط مرکزی کشور وصل می‌کرد، که بالاخره با دخالت سفارت انگلستان قرارداد احداث جاده مزبور بین کمپانی برادران لینچ و خوانین بختیاری منعقد شد (ابطحی فروشانی، 1380: 124). بدین ترتیب رابطه خوانین بختیاری با انگلیسی‌ها رسمیت یافت و از آن پس، به‌هم‌گروه‌خوردن منافع هر دو طرف، راه را برای اعمال نفوذ بیشتر انگلیس در میان بختیاری‌ها باز کرد.

قرارگرفتن لرستان به‌ویژه منطقه پشتکوه آن در یک موقعیت راهبردی، این منطقه را به‌یک پایه سیاست تدافعی یا تهاجمی ایران در طول تاریخ تبدیل نموده بود. این موقعیت مدتی بعد نیز با ورود مؤلفه‌های جدیدی همچون وجود منابع و ذخایر طبیعی باعث حفظ و اضافه شدن این اهمیت در نقشه‌های استعماری دول بیگانه به‌خصوص انگلستان گردید. اما با وجود جایگاه و موقعیت حساس این منطقه، به‌علل گوناگون از جمله موقعیت جغرافیایی و روحیه بیگانه‌ستیزی اهالی منطقه، تلاش انگلستان برای نفوذ در این منطقه تا شکل‌گیری انقلاب مشروطه در ایران و سپس کسب امتیاز داری و کشف نفت ناکام ماند. (ویلسون، 1363: 37) انگلستان نوعی نگاه ابزاری به ایلات داشت. در خصوص لرستان مادامی که نیاز بود جاده دسترسی و یا تأسیساتی در آنجا نصب و یا جابه‌جا شود، تلاش می‌کرد از طرق مختلف منافع خود را تأمین کند. اگرچه ژئوپلیتیک خاص منطقه امکان مقابله با فشارهای بیرونی را داشت و خصلت‌های فرهنگی لرها به‌گونه‌ای بود که خراج‌گذار بودن را نمی‌پذیرفت. یعنی انگلستان امکان

حضور مستمر و بی‌دردسر را در آنجا نداشت و مجبور بود با حکام محلی به‌نوعی از طریق واسطه‌ها مراوده داشته باشد.

به‌هر روی، ارتباط انگلیس با ایلات و سران آنها در دورهٔ پس از وقوع انقلاب مشروطه در سال 1906م/ 1324ق. به‌دلیل آشفتگی‌های ناشی از آن، شکل شدیدتری به‌خود گرفت. به‌ویژه پس از انعقاد قرارداد 1907م. بین انگلیس و روسیه که پس از حل اختلافاتشان ایران را بین خود تقسیم نمودند، انگلیس در منطقهٔ نفوذ خود یعنی جنوب ایران برای فعالیت‌های استعماری خویش حدّ و مرزی قائل نبود. به‌همین خاطر بی‌گمان انگلستان از کوشش‌های مجلس دوم در این زمان که در جهت تقویت بنیۀ دولت مرکزی بود ناخرسند بود. در واقع با وجود رقابت روس و انگلیس در ایران و ازدست‌رفتن کنترل دولت مرکزی بر مناطقی که بریتانیا در آنجا منافع داشت، راه حل مشکل را در این دید که برای تأمین منافع خود با سران عشایر وارد قرارداد و مذاکره شود. حدّ فعالیت‌ها و نفوذ استعماری انگلیس در ایران به‌ویژه منطقه جنوب را باید از جملهٔ سرپرسی سایکس متوجه شویم که گفته: «انگلستان سعی می‌کرد برای جنوب ایران حکام لایقی انتخاب کند» (سایکس، 1367: 613).

با کشف نفت در منطقهٔ جنوبی خوزستان در سال 1326ق/ 1908م. بیش از پیش بر میزان و کیفیت توجه انگلیس به ایران افزوده شد. تا اوایل سده بیستم میلادی، جنوب ایران به‌عنوان یک منطقه امنیتی برای حفاظت از هندوستان در سیاست خارجی انگلستان اهمیت داشت و در اواخر دهۀ اول این سده به اهمیت این منطقه ارزش کشف و استخراج نفت نیز افزوده شد. انگلیس که امتیاز استخراج آن را از زمان مظفّرالدین‌شاه در سال 1319ق/ 1901م. گرفته بود، برای ادامه و توسعهٔ عملیات نفتی و حراست از منافع خود در ایران، ارتباط و دوستی خود را با قدرتهای محلی محکم‌تر کرد. زیرا شرکت نفت علاوه بر خرید زمین از رؤسای بختیاری که برطبق شرایط امتیازنامهٔ داری می‌بایست زمین‌های مورد نیاز را مستقیماً از مالکین آنها اجاره و خریداری کند، (اسناد وزارت امور خارجه، کارتن 19: پرونده 20-2، سند ش3) برای حفظ تأسیسات و چاهها و لوله‌های نفتی نیازمند آنها و شیخ محمره نیز بود. از این‌رو، قراردادهای دیگری نیز با آنها بست. از جمله؛ قراردادهایی با خوانین بختیاری به امضاء رسید که به‌موجب آن در برابر حراست از تأسیسات و لوله‌های نفتی، رؤسای بختیاری سالیانه سه‌هزار لیره دریافت

می‌کردند. (ذوقی، 1368: 120) یا اینکه در سال 1909م. سرپرسی کاکس ضمن عقد قراردادی با شیخ خزعل، یک مایل مربع از اراضی آبادان برای ایجاد پالایشگاه که مورد نیاز شرکت بود از وی خریداری کرد و خزعل حفاظت از تأسیسات و لوله‌های نفتی را عهده‌دار شد. در مقابل دولت انگلستان ضمن پرداخت 650 لیره به‌مدت ده سال به خزعل، حقوق وی و جانشینانش را بر محمره تضمین کرد (همان: 120-122) و با اعطای نشان‌هایی (آرشیو اسناد وزارت امور خارجه، کارتن 30: پرونده 7-6، سند ش 4) او را کاملاً با خود همراه کردند.

عملکرد مأموران انگلستان در مناطق جنوب و غرب کشور جملگی باعث سلب حق حاکمیت دولت ایران بر مناطق نفوذ خوانین و ایجاد «دولتی در دل دولت دیگر می‌شد.» (زرگر، 1377: 41) چرا که قدرت‌های محلی به پشتیبانی حمایت انگلیس، خود را هم‌تراز و حتی قوی‌تر از حکومت مرکزی می‌دانستند. از این‌رو دلیلی برای اطاعت از قدرت مرکزی نمی‌دیدند. شاهی بر این ادعا، سخن نویسنده کتاب انگلیسی‌هاست در میان ایرانیان که اظهار داشته است:

«پولی که به‌میزان زیاد به‌وسیله شرکت راه‌سازی لینچ و شرکت نفت به‌جیب خوانین سرازیر می‌شد توأم با قول پشتیبانی‌های رسمی انگلستان از آنها سبب تشدید موضع مخالفت‌جویی سنتی این خوانین نسبت به دولت مرکزی در تهران می‌گردید» (رایت، 1385: 191).

شروع جنگ جهانی اول و تصمیم دشمنان انگلیس برای ضربه‌زدن به مناطق نفتی، این فرصت را به انگلیس داد که در ادامه سیاست خود در جنوب، ارتش خود را وارد ایران کند و عملاً نیمه جنوبی کشور را به اشغال خود درآورد که موجب شد اعتبار ایران بر باد رود. انگلستان افزون‌بر بهره‌مندی از همراهی شیخ خزعل و خوانین بختیاری، پس از پیروزی در جنگ تلاش کرد که با والی پشتکوه که در منطقه تحت حاکمیت او نیز نفت پیدا شده بود، ارتباط برقرار کند. در نتیجه بین انگلستان و والی ارتباط برقرار و قراردادهایی میان آنها منعقد شد (بهرامی، 1388: 137). از این‌رو، در طول سال‌های جنگ جهانی و مدتی پس از آن، انگلستان سیاست استعماری خود در ایران به‌ویژه در منطقه جنوب و جنوب‌غربی و ارتباطش با ایلات و عشایر را بدون توجه به تمامیت ارضی و استقلال ایران همچنان حفظ کرد.

در مجموع سیاست استعماری انگلیس در ایران به‌ویژه منطقه جنوب - جنوب غرب در جهت تأمین منافعش هم از لحاظ سیاسی - راهبردی و هم اقتصادی باعث ارتباط و قول و قرارهایی بین کارگزاران این دولت با خوانین محلی شد که نتیجه‌ای جز تأمین منافع انگلیس، ثروت و قدرت حکام محلی و ضعف و زبونی حکومت مرکزی نداشت. این سیاست استعماری انگلیس در ایران تا زمانی که به دلیل وقوع انقلاب 1917م. روسیه و خطرات ناشی از گسترش تبلیغات دولت بلشویکی که منافع حیاتی آن را نه به‌عنوان یک رقیب بلکه به‌مثابه دشمنی خطرناک مورد تهدید قرار داده بود، ادامه داشت. اما پس از آن به دلیل شعارهای انقلاب بلشویکی و دلگرمی ملیون ایران، سیاستمداران انگلیس دست به ترفندهای مختلفی زدند تا قدرت مرکزی ایران را تقویت کنند شاید بتواند بر پای خود بایستد تا هم منافع بریتانیا محفوظ بماند و هم توسط شوروی‌ها بلعیده نشود. در چنین شرایطی بود که کودتای سوم اسفند 1299 صورت گرفت و رویه دولت جدید در استقرار نظم در کشور از طریق برچیدن نیروهای گریز از مرکز مورد تأیید و تحسین سیاست جدید انگلیس قرار گرفت.

سیاست بریتانیا در برابر کمیته قیام سعادت

چنانکه پیشتر هم گفته شد، انگلستان که سیاستش همیشه بر مبنای تأمین منافع خود بود، تا پیش از شکل‌گیری انقلاب اکتبر روسیه در سال 1917م، سیاستی مبنی بر حمایت و پشتیبانی از خوانین و ایلات در برابر دولت مرکزی اتخاذ کرد. اما مدتی پس از وقوع انقلاب اکتبر روسیه وضعیت به‌گونه‌ای دیگر چرخید و انگلیس ناگزیر از اتخاذ سیاست دیگری شد. چرا که با روی کار آمدن بلشویک‌ها و در نتیجه اندیشه‌ها و شعارهای فریبنده این انقلاب، همچون مبارزه با استعمار و سرمایه‌داری و تلاش برای رهایی ملل استثمارشده، انگلستان دچار وحشت شد (شیخ‌الاسلامی، 1369: 8). سردرگمی مقامات انگلیسی تا پیش از کودتای سوم اسفند 1299 تا جایی بود که هرکدام از سیاستمداران انگلیس اظهارنظری می‌کرد. چنانکه در آغاز، لرد کرزن (وزیر مختار انگلیس در ایران) سعی در ایجاد زنجیره‌ای از کشورهای حائل از مرزهای شمال هندوستان تا دریای مدیترانه نمود که در نظر او مهم‌ترین و حساس‌ترین این حلقه، ایران بود. (شیخ‌الاسلامی، 1375: 106) کرزن در راه این سیاست خود، افزون بر هندوستان گوشه چشمی هم به نفت ایران داشت. بدین جهت با امضای قراردادی در 12 ذی‌العقده 1337/

نهم اوت 1919م با وثوق‌الدوله درصدد کنترل رسمی و قانونی ایران برآمد (مهدوی، 1383:36).

اما به‌دلیل مخالفت‌های داخلی و خارجی، انگلیس نتوانست زیر پوشش قرارداد 1919، منافع خود در ایران به‌ویژه شرکت نفت ایران و انگلیس را تأمین نماید و مانع از نفوذ دولت روسیه بلشویکی به داخل ایران شود. لذا ناگزیر سیاست دیگری را پیش گرفت. البته در مورد اتخاذ سیاست جدید، اختلاف‌نظرهای شدیدی به‌وجود آمد. عده‌ای از جمله دولت هند، وینستون چرچیل، مونت‌آگو وزیر هند در کابینه بریتانیا و حزب کارگر به‌عدم دخالت در ایران و واگذاری اداره امور ایران به‌خود ایرانیان معتقد بودند. زیرا پس از جنگ جهانی، دیگر توان تحمل هزینه‌های مالی و نگهداری نیرو در ایران را نداشتند. در برابر، عده‌ای دیگر به‌رهبری لرد کرزن به‌رغم تمام مشکلات مالی و کمبود نیرو حاضر به ازدست‌دادن ایران به‌این راحتی نبودند و درصدد یافتن راه حل دیگری شدند. آنها معتقد بودند که اداره امور ایران از طریق مشاوره با لندن باید اداره شود. جی پی. چرچیل کارشناس وزارت امور خارجه در امور مشرق برای جلوگیری از خطر بلشویک‌ها معتقد بود که در این مرحله بحرانی اندیشه امور ایران به‌دست مجلس یا دموکرات‌های پیشرو بی‌فایده است. حکومتی با مردان قدرتمندی که نامشان در میان ایلات بزرگ آشنا و هراس‌انگیز باشد به ریاست شخصی مانند عین‌الدوله باید تشکیل شود و اضافه می‌کند که با عشایر جنوب‌غربی باید مستقیماً تماس گرفت تا در صورت بروز هرج‌ومرج و یا استقرار حکومت شوروی در شمال ایران آماده دفاع از مناطق مرکزی و جنوبی باشند. (کاتوزیان، 1379:279) سرپرسی کاکس حتی پیشنهاد می‌دهد که در صورت بروز هرج‌ومرج، شیخ خزعل، والی پشتکوه و بختیاری‌ها استقلال خود را از ایران اعلام نمایند و یک پیمان کمک متقابل امضاء کنند (لورن، 1363:60-59)، اما به‌دلیل اختلاف‌نظر بین سیاستمداران انگلیسی، این پیشنهادات پذیرفته نشد. چنانکه ملاحظه شد، بسیاری از سیاستمداران به‌هیچ‌وجه انتظار شخصی قدرتمند و نظامی را که قادر به ثبات و امنیت در ایران و یکپارچگی کشور باشد نداشتند. از این‌رو تنها به متحدان محلی خود در جنوب ایران به‌خصوص شیخ خزعل توجه نمودند و حتی در این هرج و مرج، احتمال از دست دادن شمال ایران را هم می‌دادند. اما با وقوع کودتای سوم اسفند 1299 و روی کار آمدن رضاخان و تلاش وی برای یکپارچگی کشور و قدرت حکومت

مرکزی ایران، با وجود اختلاف نظرهای سیاستمداران انگلیسی در حمایت یا عدم حمایت از او، سیاست انگلیس در ایران آشکار شد و در جهت تقویت قدرت رضاخان گام برداشت. بنابراین، در پی اتخاذ این سیاست، دولت انگلستان در قبال اتحادیه خوانین (کمیته قیام سعادت) در برابر رضاخان، بر سر دو راهی قرار گرفت. در واقع بین منفعت خویش در وجود یک دولت مقتدر مرکزی در تهران و نسبت به تعهدات قبلی خویش در برابر خوانین مردد مانده بود. افزون بر این، منافع مادی انگلیس در خوزستان بیش از آن بود که انگلیسی‌ها نسبت به جنگ و درگیری در این منطقه بی تفاوت باشند. اما لشکرکشی موفقیت‌آمیز رضاخان بر ضد شورشیان در شمال کشور و تشکیل و تحکیم یک نیروی نظامی هماهنگ که می‌توانست جایگزین نیروهای ناهمگون محلی گردد، این ضرورت را پیش آورد که بریتانیا در سیاست خود در حمایت از خوانین تغییراتی ایجاد کند. این تاریخ جدید در روابط دولت ایران و بریتانیا و نیز روابط بریتانیا و متحدان محلی با ورود سرپرسی لورن به تهران به‌عنوان وزیرمختار بریتانیا آغاز شد. سرپرسی لورن به‌عنوان یک دیپلمات برجسته از همان ابتدای ورود به تهران به حمایت از رضاخان و سیاست حکومت مقتدر و متمرکز دولت مرکزی ایران پرداخت. وی که می‌دانست رضاخان در پی اهداف خود تمایلی به طرف انگلیس دارد به بررسی اقدامات سردار سپه پرداخت و نکته اساسی را پی‌بردن به انگیزه‌ها و مقاصد باطنی سردار سپه عنوان کرد. او معتقد بود که باید تهران معیار نهایی انگلیس با ایران باشد و یکپارچگی امپراتوری ایران برای مصالح عمومی انگلستان دارای اهمیت بیشتری است تا تثبیت تفوق محلی هر کدام از تحت‌الحمایگان انگلستان (زرگر، 1373: 114-111).

لورن کوشش می‌کرد که حمایتش را از رضاخان علنی نکند زیرا معتقد بود که موجب نابودیش می‌شود. بدین‌صورت زمانی که رضاخان پس از تحکیم قدرت و ارتش خود، ضمن تلگرافی به سفیر بریتانیا اطلاع داد که هدف قطعی وی مستقل و منظم‌ساختن ایران است و برای حصول به این منظور باید بر سراسر کشور و از جمله مناطق جنوبی حاکمیت مرکزی مجری گردد و اینکه حفاظت از منافع بریتانیا در منطقه را تضمین نمود، (همان: 113-112) انگلیس دیگر نیازی به حمایت حکام محلی، که این مسؤولیت را برعهده داشتند، در برابر حکومت مرکزی نداشت و ترجیح داد که حکام محلی را که دوستان دیرینش بودند وجه‌المصالحه قرار دهد. (لورن، 1363: 45-44)

به‌همین دلیل، حذف تدریجی و بدون سروصدای آنان را در دستور کار خود قرار داد. انگلستان به‌همان میزان که از تشبیت و استقرار دولت کودتا مطمئن می‌شد دست از حمایت دست‌پروردگان محلی برداشت و مشی سیاست خود را بر مبنای مقتضیات اوضاع و احوال به‌وجود آمده قاطعانه‌تر شکل داده و مستقر ساخت. رضاخان در سفرنامه خوزستان به دیدار لورن با وی در خوزستان اشاره کرده و بر این نکته تأکید نموده که لورن از آمدن او به خوزستان ابراز مسرت کرد و پذیرفت که خزعل خطا کرده و اشتباه رفته است (پهلوی، 1303: 151-150). امیدواری خزعل به‌حمایت دولت انگلیس از او، در مخالفت و سرکشی وی در برابر رضاخان بی‌تأثیر نبوده است. در نامه خزعل به قونسول انگلیس در اهواز آمده است:

«... من البته همه‌نوع اقدامات لازمه برای حفظ سلامت لوله‌های نفت اتخاذ و کسی که بر آنها جسارت حمله کند سخت‌ترین معامله را با او خواهم نمود... مکرر می‌گویم تا زنده هستم مصالح دولت انگلیس را حفظ می‌کنم و خدمات من به آن دولت، که به آن افتخار دارم، بر آنها مخفی و پوشیده نیست. در عدالت و حاضر شدن دولت انگلیس برای کمک و مساعدت من همه‌نوع امیدواری دارم... دولت ایران میل دارد این مملکت [خوزستان] را مختل کند. من هم به دولت انگلیس متوسل می‌شوم که کمافی‌السابق و بر طبق مواعید و قرارداد، مرا حفظ نمایند» (پهلوی، 1303: 117).

البته همان‌طور که اشاره شد، بین سیاستمداران کهنه‌کار و سیاستمداران جدید وزارت امور خارجه انگلیس در حمایت و طرفداری از رضاخان اختلاف‌نظر وجود داشت و در این مورد واکنش و موضع واحدی اتخاذ نکردند. اما از آنجا که وزارت امور خارجه تصمیم‌گیرنده اصلی بود با نظر لورن مبنی بر حمایت از رضاخان هم‌عقیده بود و پیشنهادات امثال لرد کرزن در حمایت از خوانین که تحت تأثیر گزارش‌های مأموران کنسول بریتانیا در جنوب بود، که سران عشایر جنوب را حافظ منافع بریتانیا می‌دانستند، (غنی، 1377: 288-287) پذیرفته نشد. این مخالفان رضاخان از سرویس نظامی - سیاسی هند بودند که تنها به مسائل آسیا و هندوستان توجه داشتند و به‌شرایط و تحولات جهانی و خطر بلشویک‌ها اعتنایی نداشتند زیرا برای آنها ایران، یعنی جنوب ایران و دولت مرکزی خوب یعنی دولتی که اداره امور جنوب ایران را به بریتانیا واگذار نماید و کاری به جنوب ایران نداشته باشد.

آنچه مشهود بود اینکه دیپلماسی انگلیس دربارهٔ ایران بارها تغییر کرده بود و این بار جهت دور نگه داشتن شوروی و نفوذ بلشویک‌ها از شمال، ناگزیر بود از روابطش با خوانین جنوب و جنوب‌غربی دست بکشد. زیرا در سیاست این زمان انگلستان، شیخ و متحدانش اینک موجوداتی نامتعارف و ناپهنگام شمرده می‌شدند که سرنوشت آنها باید تحت‌الشعاع ملاحظات قرار می‌گرفت. با وجود این تغییر سیاست، سیاست کلی بریتانیا - تأمین منافعش - هیچ‌گاه تغییر نکرد. لورن آخرین مرحلهٔ دیپلماسی بریتانیا در ایران را تنها راهی می‌دانست که برای بریتانیا باقی مانده بود و آن یک سیاست خیرخواهانه بدون فعالیت بود که ظهور رضاشاه و اقدامات او را که موجب تقویت بسیار دولت شد در راستای تاکتیک جدید بریتانیا می‌دانست و دولت بریتانیا نیز از این اقدامات رضایت کامل داشت (فاتح، 1358: 461-460).

هوشنگ صباحی، تغییر موضع وزارت خارجهٔ انگلیس به نفع دولت مرکزی را تا حدودی ناشی از تغییر شخصیت‌ها می‌داند. مکدونالد (رهبر حزب کارگر) با تفکر کرزن در مورد ایران و خلیج فارس به‌عنوان سدی در مقابل خطرات برای هند موافق نبود و بر آن بود که با توسل به راه‌های مسالمت‌آمیز، جو دوستانه و سالم‌تری را ایجاد نماید. بدین ترتیب انگلستان با تفکر ضرورت ایجاد یک حکومت متمرکز و قوی و اعتماد به رضاخان به‌عنوان تنها شخصی که قادر به تأمین منافعش می‌باشد، سیاست سنتی و پیشین خود در حمایت از خوانین را کنار گذاشت و به تدریج موقعیت شیخ خزعل و متحدینش در برابر حکومت مرکزی تنزل یافت و کفهٔ ترازو به نفع رضاخان سنگین شد. البته این بدین معنا نبود که بریتانیا یکباره دست از حمایت خوانین برداشت. زیرا از یک سو، به اعتبار او در میان دیگر شیوخ منطقه لطمه می‌زد و از سویی دیگر، در حالت حمایت کامل از رضاخان در صورت شکست او، از هردو سو رانده می‌شد. بنابراین با صبر و حوصله، برنامه پیش رفت و پس از ارزیابی شرایط، شیخ خزعل و خوانین متحدش را به مصالحه و تسلیم با رضاخان مجبور نمود (صباحی، 1379: 256).

نتیجه‌گیری

پس از انقلاب مشروطیت و تجربهٔ اولیهٔ ایرانیان از نظام پارلمانی، با فراهم نبودن شرایط و بسترهای لازم بین آنچه در اذهان عمومی بود و واقعیت‌های موجود فاصلهٔ بسیار بود.

عواملی مانند وقوع جنگ جهانی اول و پیامدهای آن بر شرایط داخلی ایران، برهم خوردن نظم سنتی و ثبات سیاسی و خودسری حکام محلی و ادعای خودمختاری آنها، دخالت‌های دول استعماری در امور داخلی، سستی و بی‌لیاقتی دستگاه حاکم و...، شرایط ذهنی و عینی را برای روی کار آمدن دولتی که بتواند این دوره گذار را که به نابسامانی گرایش پیدا کرده بود برطرف کند؛ فراهم نمود. کودتای 1299 ش. و ظهور رضاخان محصول آن بود. وی توانست ظرف چندسال اوضاع را به‌حالت عادی برگرداند. طرح رضاخان در یکپارچه‌سازی عشایر و سرکوب حکام محلی با نظر مساعد انگلستان موجب مقاومت آنها در ارگانی تحت عنوان کمیته قیام سعادت شد. در این میان، سیاست انگلستان در قبال خوانین محلی بر پایه صداقت و همدلی نبود بلکه برحسب نیاز و شرایط خاص در هر دوره متفاوت بود. این سیاست از مصالحه و سازش تا رویارویی نوسان داشت. پس از کودتای 1299 ش. با روی کار آمدن رضاخان با همدلی و همکاری انگلستان و لزوم برقراری نظم و امنیت ملی و یکپارچگی اجتماعی کشور و توانایی رضاخان در عملی کردن آن، شرایط متفاوت شد. انگلستان در این شرایط، سروکار داشتن با یک دولت را که تأمین‌کننده منافع او باشد بر حکام متعدد محلی و نامنی‌های احتمالی ترجیح می‌داد. حاشیه امنیت این نظم جدید به‌مراتب از شرایط پیشین بهتر بود. از این‌رو انگلستان سیاست واگرایانه‌ای در برابر ایلات پیش گرفت و دست رضاخان را در تخته‌قاچاق کردن ایلات باز گذاشت. مردم حتی به امید رهایی از بحران‌های سیاسی و نامنی‌ها نیز نسبت به کمیته قیام سعادت که بدون حمایت انگلستان، سیاست تدافعی و تسلیم‌ناپذیری در برابر رضاخان در پیش گرفته بود؛ اقبال درخوری نشان ندادند. یعنی این کمیته پایگاه اجتماعی سراسری چندانی هم نداشت. شاید رضاخان که از کودتای 1299 ش. در مدت کم‌تر از 4 سال آشوب‌های مختلف را مهار کرده بود و خود را مدافع ملت و حافظ ارزش‌های معنوی آن نشان می‌داد، از حمایت بیشتر اقشار در آن مقطع برخوردار بود و شرایط ذهنی و عینی جامعه برای برخورد وی با قدرت‌های محلی و تسلیم کردن آنها مناسب بود. از این‌رو متحدان قیام سعادت مغلوب حکومت مرکزی شدند. در مجموع، لزوم برپایی اقتدار مرکزی و دولت ملی بادوام سبب شد که حمایت چندانی از کمیته قیام سعادت صورت نگیرد و آنها توسط قوه قهریه ارتش مغلوب شوند. عدم انسجام درونی و پشت کردن انگلستان به آنها

و میل جامعه به برطرف شدن آشوب‌ها و غیره، نیز در توفیق این سیاست رضاخان و ناکامی سردمداران کمیتهٔ مزبور مؤثر بود.

منابع

- آبراهامیان، یرواند. (1388). ایران بین دو انقلاب. ترجمه احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی. تهران: نی.
- _____ . (1394). مردم در سیاست ایران. ترجمه بهرنگ رجبی. تهران: چشمه.
- ابطحی فروشانی، علیرضا. (1380). «بختیاری‌ها و نفت، اولین گام‌ها 1904-1900 / 1323-1319». تاریخ معاصر. سال پنجم. ش 19-20. پاییز و زمستان. ص 140-115.
- اتابکی، تورج. (1385). تجدد آمرانه جامعه و دولت در عصر رضا شاه. ترجمه مهدی حقیقت‌خواه. تهران: ققنوس.
- بهار (ملک‌الشعرا)، محمدتقی. (1371). تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، انقراض قاجاریه. ج 1 (چ 4)، ج 2 (چ 2). تهران: امیرکبیر.
- بهرامی، روح‌الله. (1388). سلسله والیان لرستان. تهران: حروفیه.
- پوربختیار، غفار. (1385). «بختیاری‌ها، مشروطیت، وحدت و تفرقه ایلی». گنجینه اسناد، ش 62. تابستان، 168-176.
- پهلوی، رضاشاه کبیر. (1303). سفرنامه خوزستان. بی‌جا: مرکز پژوهش نشر فرهنگ سیاسی دوران پهلوی.
- جلالی، نادره. (1379). سیاست بریتانیا در خلیج فارس (بررسی غائله شیخ خزعل). تهران: مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی.
- ذوقی، ایرج. (1368). تاریخ روابط سیاسی ایران و قدرت‌های بزرگ. تهران: پازنک.
- رایت، دنیس. (1385). انگلیسی‌ها در میان ایرانیان. ترجمه اسکندر دلد. تهران: به‌آفرین.
- زرگر، علی‌اصغر. (1373). تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دوره رضاشاه. ترجمه کاوه بیات. تهران: پروین.
- سایکس، سر پرسی. (1363). سفرنامه ژنرال سر پرسی سایکس یا ده‌هزار میل در ایران. ترجمه حسین سعادت‌نوری. بی‌جا: لوحه.
- _____ . (1367). تاریخ ایران. ترجمه محمدتقی فخرداعی گیلانی. ج 2، چ 4. تهران: دنیای کتاب.
- شمیم، علی‌اصغر. (1374). ایران در دوره سلطنت قاجار. تهران: مدبر.

- شیخ‌الاسلامی، جواد. (1369). «نظری کوتاه به کودتای سوم اسفند». اطلاعات سیاسی و اقتصادی. سال پنجم. ش 41 و 42. بهمن و اسفند. ص 8-17.
- _____ . (1375). سیمای احمدشاه قاجار. تهران: گفتار.
- غنی، سیروس. (1377). ایران، برآمدن رضاخان برافتادن قاجار و نقش انگلیسی‌ها. ترجمه حسن کامشاد. تهران: نیلوفر.
- فاتح، مصطفی. (1358). پنجاه سال نفت ایران. تهران: کاوش.
- قلفی، محمودوحید. (1379). مجلس و نوسازی در ایران. تهران: نی.
- کاتوزیان، محمدعلی. (1379). دولت و جامعه در ایران. ترجمه حسن کامشاد. تهران: مرکز.
- کرونین، استفانی. (1389). رضاشاه و شکل‌گیری ایران نوین. ترجمه مرتضی ثاقب‌فر. تهران: گلشن.
- کسروی، احمد. (1373). تاریخ پانصد ساله خوزستان. تهران: آنزان.
- لورن، سر پرسی. (1363). شیخ خزعل و پادشاهی رضاخان. ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی. تهران: فلسفه.
- مرادی مقدم، مراد. (1385). تاریخ سیاسی اجتماعی کردهای فیلی در عصر والیان پشتکوه (ایلام). تهران: پرسمان.
- مستوفی، عبدالله. (بی‌تا). شرح زندگانی من. ج 3. چ 2. تهران: مصور.
- مکی، حسین. (1357). تاریخ بیست ساله ایران. ج 3. تهران: امیرکبیر.
- _____ . (1359). مدرس قهرمان آزادی. ج 2. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ملایی توانی، علیرضا. (1381). مشروطه و جمهوری. تهران: گستره.
- مهدوی، عبدالرضا هوشنگ. (1383). تاریخ روابط خارجی ایران از ابتدای دوران صفویه تا پایان جنگ جهانی دوم (1500-1945م). تهران: امیرکبیر.
- ویلسون، سر آرنولد. (1363). سفرنامه ویلسون یا تاریخ سیاسی اجتماعی جنوب ایران. ترجمه حسین سعادت‌نوری. چ 2. تهران: وحید.

اسناد

- آرشیو اسناد وزارت امور خارجه، کارتن 19 پرونده 20-2؛ کارتن 30 پرونده 7-6؛ کارتن 52، پرونده 2-49 و 2-174.